

چین از ثروت به توسعه طلبی دریایی

محمد تقی زاده انصاری*

چکیده

به طور کلی چین در طول تاریخ پیوسته یک امپراتوری قدرتمند محسوب می شده است. در پی انقلاب صنعتی دولت‌های مدرن غربی قابلیت‌های نظامی نوینی کسب کردند که آنها را به پیش‌روی در دریاها قادر می نمود. در میانه قرن نوزدهم کرانه‌های دریایی چین که برای قرن‌ها به سبب وسعت اقیانوس‌ها سبب امنیت خاطر امپراتوری چین از جانب مرزهای جنوبی و جنوب شرقی می شد به حوزه‌ای برای افزایش آسیب پذیری های چین در برابر قدرت‌های استعماری غرب تبدیل شد. تا قرن نوزدهم در پی انقلاب صنعتی کسب قدرت دریایی به مشخصه‌ای برای قدرت‌های بزرگ تبدیل شده بود. نیروی دریایی انگلستان و دیگر قدرت‌های استعمارگر غربی نقشی کلیدی در شکست دادن چین در میانه قرن نوزدهم ایفا کرد. به طور کلی در عصر مدرن یک الگوی تاریخی در این زمینه شکل گرفته است که قدرت‌های بزرگ غالباً قدرت‌هایی دریایی نیز هستند. این مقاله به تحول در نیروی دریایی چین پرداخته است و این گونه نتیجه گیری می کند که ثروت و گسترش منافع چین در طول بیش از سه دهه گذشته منابع و نیز ضرورت‌های امنیتی پکن را برای تبدیل شدن به یک قدرت دریایی بسط داده است.

واژه‌های کلیدی: چین، قدرت دریایی، توسعه طلبی، قدرت بزرگ، استراتژی.

*. استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (نویسنده مسئول: ansarimind@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۱۱

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و دوم، صص ۱۸۵-۱۶۳

مقدمه

مواضع چین در مناقشات دریایی با همسایگان به ویژه در مناقشات دریایی در دریای جنوبی به موضوعی برجسته در چشم‌انداز منطقه‌ای حوزه اقیانوس آرام تبدیل شده است. مواضع پکن در این باره به گونه‌ای ضمنی بر حقوق حاکمیتی چین بر حدود ۹۰ درصد از قلمرو دریایی دریای جنوب تاکید دارد. از طرفی این دریا سالیانه مسیری برای ترانزیت بیش از ۵ تریلیون دلار کالا است، که رقمی معادل تقریبی یک شانزدهم تولید ناخالص سالیانه جهان است. بنابراین مواضع چین به عنوان قدرتی نوظهور در مناقشات پیرامون دریایی تاثیرات مهمی بر بازرگانی و تجارت بین المللی دارد. چنین موضعی بویژه پس از بحران مالی ۲۰۰۸، تقویت شده است. که این مساله را مطرح می‌کند که استراتژی دریایی چین دستخوش چه تحولی شده است که حساسیت‌های همسایگان و ایالات متحده را برانگیخته است. چه عواملی بر تحول استراتژی دریایی چین تأثیر گذاشته است و چشم‌انداز نفوذ دریایی چین چگونه خواهد بود. پاسخ به این پرسش‌ها زوایایی از معادلات امنیتی را در بخش وسیعی از آب‌های حوزه اقیانوس آرام مشخص می‌کند. در این راستا فرضیه‌ای که در این مقاله مطرح می‌شود این است که ثروت اقتصادی سبب توسعه‌طلبی دریایی چین شده است. در واقع در عصر مدرن قدرت‌های بزرگ اقتصادی غالباً در جستجوی تبدیل شدن به قدرت‌های دریایی بی رقیب بوده‌اند. به نظر می‌رسد بر اساس این الگوی تاریخی چین از ثروت اقتصادی در جستجوی تبدیل شدن به یک قدرت دریایی بی رقیب در پیرامون دریایی خویش است. که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. چارچوب نظری: نظریه رئالیسم تهاجمی

مسئله ظهور هژمون‌های جدید، از مسائل برجسته‌ای است که در نظریه‌های سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است. نظریه انتقال قدرت، نظریه‌های رئالیسم کلاسیک،

نئورئالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک، نظریه ثبات هژمونیک، نظریه نهادگرایی نئولیبرال از جمله نافذترین نظریه‌هایی هستند که می‌توانند راهنمای تبیین و تجزیه و تحلیل ظهور هژمون‌های جدید و پیامدهای آن برای نظم بین‌المللی و پاسخ‌های احتمالی قدرت حافظ نظم قرار بگیرند؛ اما این بدین معنی نیست که کانون تمرکز کلیه این نظریه‌ها پیامدهای رشد هژمون‌های نوظهور در سیاست بین‌المللی است. نظریه‌های انتقال قدرت و ثبات هژمونیک توجه بیشتری به مسأله رشد قدرت‌های نوظهور دارند؛ اما این نظریه‌ها نیز به جابجایی یا انتقال قدرت در سطح سیستم بین‌المللی از هژمون مسلط به هژمون نوظهور متمرکزند، آن‌ها در واقع به مسأله نظم بیش از مسأله رشد در سیاست بین‌الملل می‌پردازند. در ادامه به بررسی مختصر نظریه رئالیسم تهاجمی فرید ذکریم که چارچوبی متناسب برای تبیین توسعه طلبی دریایی منبعث از رشد ثروت اقتصادی قدرت‌های بزرگ ارائه می‌دهد. ذکریم به عنوان یک چهره برجسته دیگر از نظریه‌پردازان نئوکلاسیک رئالیسم تهاجمی، فرید ذکریم نیز به تأمل درباره رشد دولت‌ها و ظهور قدرت‌های جدید در روابط بین‌الملل پرداخته است. ذکریم در کتاب از ثروت به قدرت که بر تاریخ طولانی رشد ایالات متحده از یک مستعمره به جایگاه یک ابرقدرت جهانی پرداخته است بر نقش تمرکز نسبتاً طولانی مدت دولت‌ها بر تولید ثروت اقتصادی توجه کرده است، امری که در بلندمدت سبب انبساط و گسترش قدرت آن‌ها در عرصه بین‌المللی می‌شود.

در این کتاب ذکریم سعی دارد که به این پرسش‌ها پاسخ بدهد که چگونه دولت‌ها از تولید ثروت به جایگاه قدرت‌هایی بزرگ چرخش می‌کنند و این که چگونه دولت‌های ثروتمند به گسترش نفوذشان در عرصه خارجی مبادرت می‌ورزند. ذکریم تجمیع ثروت در طولانی مدت را درون دولت‌ها یکی از منابع مهم بی‌ثباتی سیستم بین‌المللی می‌داند. در این اثر ارزشمند ذکریم بر رشد الگوهایی متمرکز است که از رشد ایالات متحده استخراج کرده است (Zakarya, 1999).

ذکریم در کتاب جهان پس‌آمریکایی با وضوح تجربی بیشتری به رشد قدرت‌های غیر غربی در دهه‌های اخیر می‌پردازد. ذکریم در جهان پس‌آمریکایی بر این باور است که قابلیت‌های قدرت بیش از گذشته در سطح سیستم بین‌المللی پخش شده است. ذکریم رشد قدرت‌هایی چون چین، هند و برزیل را بزرگ‌ترین داستان زمانه ما می‌داند که به سرعت منظره سیاست بین‌المللی را تغییر داده‌اند. او به رشد اروپا با محوریت

بریتانیا و سپس ایالات متحده در طول پانصدسال گذشته به عنوان انتقال‌هایی بزرگ می‌نگرد و بر این باور است که هم‌اکنون با رشد سایرین یعنی قدرت‌های نوظهور غیرغربی جهان در حال یک انتقال جدید است. انتقالی که از آن ذیل عنوان یک جهان پساوستفالیایی تعبیر شده است (ذکریا، ۱۳۹۳).

به باور ذکریا برای بریتانیا چالش اصلی، اقتصادی بود درحالی که هم‌اکنون برای ایالات متحده چالش اصلی، سیاسی است و برای سایرین نیز چالش اصلی چالش ظهور یا رشد در عرصه بین‌المللی است. ذکریا مشخصاً به استراتژی‌هایی که ایالات متحده می‌بایست در مواجهه با هند و چین در پیش بگیرد نمی‌پردازد. وی هند را شریکی برای آمریکا و چین را نیز بیش از شریک یک رقیب می‌خواند که همکاری‌های آنها با آمریکا می‌تواند آینده‌ای بزرگ را رقم زند. ذکریا درنهایت پیشنهادهایی برای دگرگونی استراتژی کلان آمریکا از سلطه به مشارکت بیشتر با سایر و ایجاد و گسترش ائتلاف‌های همکاری جویانه برای مواجهه با مسائل جدید امنیتی ارائه می‌کند (ذکریا، ۱۳۹۳).

۲. رشد اقتصادی چین

امپراتوری میانه تا قرن نوزدهم، سده‌های پی‌درپی رونق و شکوفایی اقتصادی را تجربه کرده بود. در پی انقلاب صنعتی در انگلیس و گسترش آن به سراسر اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن، جایگاه نسبی چین در عرصه بین‌المللی روبه‌زوال گذاشت و از میانه قرن نوزدهم سرزمین امپراتوری میانه به عرصه‌ای برای کشمکش قدرت‌های استعمارگر صنعتی تبدیل شد. در طول این دوره یک سد ساله چین درگیر پرسش‌هایی بزرگ در خصوص محرک‌های اساسی سلطه‌طلبی و توسعه‌طلبی قدرت‌های صنعتی و چگونگی رهایی از نفوذ و سلطه آن‌ها شد. مائوتسه دانگ، چوئن لای و دنگ شیائوپینگ به عنوان رفقای بنیان‌گذار جمهوری خلق چین پاسخ را در تبیین‌های مارکسیستی یافته بودند. بر این اساس از ۱۹۴۹ که جمهوری خلق چین تأسیس شد و چین از دل یک قرن تحقیر بیرون آمد. پکن تحت رهبری مائو تسه دانگ سیاست‌های سوسیالیستی را در زمینه اقتصادی در دستور کار قرارداد. پس از درگذشت مائو تسه دانگ از ۱۹۷۸، تحت زمامداری دنگ شیائوپینگ چین سیاست رفورم اقتصادی و بازگشایی درب‌ها را در دستور کار قرارداد.

در نتیجه رفرم‌های اقتصادی در طول ۳۸ سال گذشته متوسط نرخ رشد اقتصادی چین ۱۰ درصد رقم خورده است. چنین نرخ رشد بالا و نسبتاً طولانی در عصر مدرن بی‌سابقه است. بعلاوه انتظار می‌رود که دست‌کم در طول دهه‌اینده نیز چین با نرخ رشد چشم‌گیری توسعه یابد. دو عامل مهم دولت و بازار محرک‌های بزرگ رشد اقتصادی چین هستند، اما برخلاف باورهای غالب نقش بازار در پیش برد رشد اقتصادی چین به مراتب بیش از دولت است. گرچه بازار در متن محیطی کار می‌کند که سیاست‌گذاری‌های دولت در مساعد کردن آن حیاتی بوده است. در نتیجه عملکرد دولت و بازار سهم چین به‌طور روزافزونی از ۱۹۷۸ به بعد از ثروت اقتصادی جهان افزایش یافته است (Morrison, 2015: 289).

چنین افزایشی در بخش‌های مختلف اقتصادی و نیز در زمینه‌های مختلف شامل تولید، صادرات، سرمایه‌گذاری و مؤلفه‌های مختلف رقابت‌پذیری مشهود است. اقتصاد چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ رشد اقتصادی پرشتاب خود را آغاز نمود و با سیستم توسعه اقتصادی خاص خود توانست در سه دهه اخیر به طور متوسط رشد اقتصادی ۱۰ درصدی را تجربه نماید. چین با این نرخ رشد خیره‌کننده توانسته به دومین اقتصاد جهان بر اساس شاخص تولید ناخالص داخلی تبدیل گردد. رفرم‌های اقتصادی که از ۱۹۷۸ آغاز شده است، ظرفیت‌های چین را برای رشد بخش‌های مختلف اقتصادی آزاد کرده است (Lardy, 2014: 50).

در اولین مرحله، رفرم‌های محدودی در زمینه افزایش آزادی عمل شرکت‌های اقتصادی انجام گرفت، شرکت‌هایی که به‌طور غالب تحت سلطه حزب کمونیست بودند. موفقیت‌های اولیه، اعتماد به نفس رفرمیست‌ها را برای طرح استراتژی سنگ گذار که به معنای گذر محتاطانه به اقتصادی بازتر بود را مطرح کردند. از اواخر دهه ۱۹۷۰ چین خود را از آشوب انقلاب فرهنگی بیرون کشید و مردم فرصت یافتند که دگرباره وضعیت اقتصادی خود را احیا کنند، از طرفی رفرم‌های اقتصادی فرصت‌های اقتصادی را افزایش می‌داد؛ اما هنوز ایده‌هایی روشن درباره چگونگی پیش‌برد رفرم‌ها وجود نداشت. در نتیجه مقامات عالی‌رتبه که با شائوپینگ توانسته بودند مائوئیست‌های رادیکال را عقب برانند، در جستجوی فراگیری از تجارب دیگر کشورها برآمدند. فقط در سال ۱۹۷۸، دوازده مقام عالی‌رتبه در سطح معاون رئیس‌کنگره یا بالاتر از بیش

از ۱۵ کشور بازدید کردند. در طول یکی از این بازدیدها، دنگ شیائوپینگ به کیم ایل سانگ رهبر کره شمالی گفت که مقامات ما به دیگر کشورها سفر می‌کنند تا عقب‌ماندگی‌مان را بیشتر دریابند و بیشتر احساس کنند. در این میان پکن بیش از دیگر کشورها به نظاره الگوهای دگرگونی اقتصادهای بسته اروپای شرقی نشست که الگوهایی مشابه با چین را تجربه کرده بودند (Luttwak, 2012: 89-91).

این تجارب الهام‌بخش ایده سوسیالیسم بازار شد که به معنای گسترش آزادی عمل شرکت‌های اقتصادی بود. در پی آن در اواخر دهه ۱۹۷۰، سیچوان به‌عنوان ششمین استان اختیار یافت که به شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی آزادی عمل بیشتری بدهد. این روند تا ۱۹۸۰ به آزادی عمل ۶۶۰۰ شرکت و موسسه انجامید که روی هم رفته ۶۰ درصد از تولید صنعتی و ۷۰ درصد سود مؤسسات صنعتی کشور را به خود تخصیص داده بودند. در ماه‌های اولیه آزادسازی فعالیت این مؤسسات، آن‌ها اجازه یافتند که تولید و نیز درآمدشان را افزایش بدهند. در ۱۹۸۰، شیائوپینگ به‌عنوان رهبر واقعی کمیته مرکزی، به کشاورزان سراسر کشور اجازه داد که با مسئولیت خود وارد مراودات کشاورزی شوند. دو سال پس از آن کشاورزان اجازه یافتند که مؤسسات یا شرکت‌هایی خصوصی تأسیس کنند و به اجاره اراضی اشتراکی بپردازند. آنها از آن پس می‌توانستند در قبال اجاره‌بهای اراضی مزروعی به تولید و فروش محصولات کشاورزی برای خودشان بپردازند: (Lardy, 2014: 153). در پی آن ظرفیت‌های چشم‌گیر در بخش کشاورزی فعال شده و موفقیت‌های قابل ملاحظه در این زمینه پیش برد اصلاحات را در بخش‌های صنعتی نیز تسهیل کرده و گسترش بازار به محرکی نیرومند برای توسعه اقتصادی چین تبدیل شد.

یکی از شاخص‌های مهم جهت نشان دادن قدرت اقتصادی یک کشور تولید ناخالص داخلی می‌باشد. تولید ناخالص داخلی چین در سال ۱۹۸۰، حدود ۱۹۰ میلیارد دلار بوده که این رقم در سال ۲۰۱۴، به بیش از ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار افزایش پیدا کرد. به عبارت دیگر در بازه ۳۵ سال، GDP چین حدود ۵۵ برابر شده است. در نمودار (۲) روند افزایشی GDP چین برای دوره ۱۹۸۰-۲۰۱۴ به تصویر کشیده شده است. بر اساس برابری قدرت خرید، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۴، از تولید ناخالص داخلی آمریکا پیشی

گرفته است، به عبارت دیگر بر اساس برابری قدرت خرید^۱، چین در سال ۲۰۱۴ قدرت اول اقتصادی جهان محسوب می‌گردد (Santasombat, 2015: 81). تولید ناخالص داخلی این کشور در این سال ۲۰۱۶ حدود ۱۱ تریلیون دلار بر اساس ارزش اسمی دلار و ۱۸۰۶۳۰ تریلیون بر اساس قدرت برابری خرید بوده است. تحلیل گران اقتصادی پیش‌بینی می‌کنند، چین همچنان تا سال ۲۰۲۵ میلادی بر اساس شاخص تولید ناخالص داخلی از ایالات متحده پیشی گرفته و به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد. طبق سنجشی که بر اساس برابری قدرت خرید صورت گرفته، تولید ناخالص داخلی اقتصاد چین بر اساس برابری قدرت خرید در سال‌های ۲۰۳۰ و ۲۰۵۰ با حفظ رتبه نخست جهانی به ترتیب به ۳۶/۱۱۲ و ۶۱/۰۷۹ تریلیون دلار بالغ می‌گردد.

سهام چین از تجارت جهان در سال ۱۹۷۷ شش‌دهم درصد بوده است که تا سال ۲۰۰۳ به شش درصد رسیده و پس از آن نیز به سرعت افزایش یافته است و در سال ۲۰۱۲ چین به بزرگ‌ترین دولت تجاری جهان تبدیل شده است. در سال ۱۹۷۸ چین ۲۵ درصد از جمعیت جهان را داشت، اما فقط نیم درصد از تولید ناخالص جهان به چین تعلق داشت. در سال ۱۹۹۰ سهم چین از تولید ناخالص جهان کمتر از ۲ درصد بوده است که تا سال ۲۰۱۵ به پانزده درصد رسیده و هم‌چنان رو به افزایش است. در مجموع در سال ۲۰۰۴، چین پس از ایالات متحده، آلمان، ژاپن، انگلیس و فرانسه بزرگ‌ترین اقتصاد جهان را داشت. در کمتر از یک دهه چین به سرعت، فرانسه، انگلیس، ژاپن و آلمان را پشت سر گذاشت و انتظار می‌رود در سال‌های نزدیک آینده چین، ایالات متحده را نیز پشت سر بگذارد و به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شود (Lardy, 2015: 28).

در زمینه رشد اقتصادی، بازار، نقش بی‌بدیلی در چین ایفا کرده است. برخلاف مبالغه رایج درباره نقش دولت در اقتصاد چین، آمار و ارقام نشان می‌دهد که درباره نقش دولت در رشد اقتصادی چین اغراق شده است. صحیح است که شرکت‌های دولتی در برخی از بخش‌های کلیدی اقتصادی مسلط باقی‌مانده‌اند؛ اما بخش خصوصی هم‌اکنون قوی‌ترین عامل رشد اقتصادی، اشتغال، صادرات و واردات و سرمایه‌گذاری در کشور محسوب می‌شود. سهم دولت در زمینه سرمایه‌گذاری‌های داخلی تا سال ۲۰۱۳ به ۳۴ درصد تنزل یافته است. در حالی که سهم بخش خصوصی داخلی به ۴۸ درصد

1. . purchasing power parity

رسیده است. سهم دولت از صادرات از دوسوم در سال ۱۹۹۵ به ۱۱ درصد در سال ۲۰۱۳ کاهش پیدا کرده است. در حالی که صادرات شرکت‌های خصوصی چینی به ۳۹ درصد از کل صادرات سالیانه کشور در همان سال افزایش پیدا کرده است. در زمینه اشتغال نیز این‌گونه است و تنها ۱۱ درصد از نیروی کار کشور در استخدام حکومت است. در حالی که جمعیت شاغل کشور به بیش از ۶۳۰ میلیون نفر در طول ۳۸ سال گذشته افزایش یافته است، سهم بخش خصوصی در تولید و ایجاد شغل از درصدی ناچیز در سال ۱۹۷۸ به ۸۹ درصد از نیروی شاغل کشور افزایش یافته است. به عبارتی به ازای هر هزار نفر از جمعیت چین تنها ۳۰ نفر در بخش‌های دولتی شاغل است. این نسبت در فرانسه معادل ۲۴ درصد نیروی کار و در ایالات متحده نیز معادل ۷۴ نفر به ازای هر هزار نفر از جمعیت کشور است. بر این اساس برخلاف باورهای غالب، نقش بازار در رشد اقتصادی چین به مراتب بیش از دولت است. در نتیجه چنین عواملی اقتصاد چین به عاملی تعیین‌کننده و قویاً تأثیرگذار بر اقتصاد دیگر اقتصادهای بزرگ تبدیل شده است. در شاخص‌های کلیدی به طور کلی رفورم‌های اقتصادی نتایج ذیل را برای چین رقم زده است (Santasombat, 2015: 83).

- متوسط نرخ رشد اقتصادی ۱۰ درصد از ۱۹۷۸ الی ۲۰۱۵.
- دوبرابر شدن حجم تولید ناخالص داخلی هر هشت سال یک بار.
- سهم چین از تولید ناخالص داخلی جهان از ۲ درصد در ۱۹۹۰ به پانزده درصد در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است.
- تبدیل شدن چین به بزرگترین جذب‌کننده سرمایه مستقیم خارجی تا سال ۲۰۱۵.
- تبدیل شدن به بزرگترین صادرکننده در جهان.
- تبدیل شدن به بزرگترین واردکننده در جهان.
- تجارت خارجی چین از ۲۰ میلیارد دلار در ۱۹۷۸ به ۹۰/۱ تریلیون دلار صادرات و ۷۴/۱ تریلیون دلار واردات تا سال ۲۰۱۱ افزایش یافته است.
- تبدیل شدن به بزرگترین شریک تجاری برای ۱۲۵ دولت.

چنین تحول بزرگی تأثیرات مختلفی در زمینه‌های گوناگون برجای گذاشته و

تبعات و پیامدهای مختلفی در حوزه‌های مختلف اقتصادی دارد، اما آنچه در این پژوهش مورد نظر است، پیامدهای سیاسی امنیتی ظهور اقتصادی چین در پیوند با نظم مستقر بین‌المللی و منافع ایالات متحده به‌عنوان قدرت حافظ نظم است. این پیامدها در پیوند با نوسازی نظامی نیروهای مسلح جمهوری خلق چین که منبعث از رشد اقتصادی است اهمیت بیشتری می‌یابد که در بخش بعدی بررسی می‌شود.

۳. ظهور دریایی چین

۳-۱. گسترش استراتژی و قابلیت دفاع از سواحل نزدیک

استراتژی دفاع از سواحل نزدیک، دفاع از سواحل چین تا عمق ۳۰۰ کیلومتر در آب‌هایی است که چین را احاطه کرده‌اند؛ اما از آنجاکه چین ۱۸۰۰۰ کیلومتر مرز آبی دارد، کنترل مستمر و روزانه همه این سواحل تا عمق ۳۰۰ کیلومتری بسیار پرهزینه است؛ بنابراین چین بر دفاع از قلمروهایی از آب‌های مجاور و تنگه‌هایی متمرکز شده است که اهمیت امنیتی و اقتصادی بیشتری دارند؛ از جمله تنگه بوهای است که آبراهی به سوی پکن و تیانجین است، یا تنگه تایوان و خطوط ارتباطی اطراف این تنگه و یا کوینگ زهو که برای حفاظت از امنیت جزایر هاینان و سواحل جنوبی چین اهمیتی ویژه دارد. نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق سه برنامه تجهیز تسلیحاتی را با عنوان ناوگان دریای شمال، ناوگان دریای شرق و ناوگان دریای جنوب را ذیل استراتژی دفاع از سواحل نزدیک برای حفاظت از سه قلمرو مذکور دریایی پیش برده است (Heath, 2016: 24-28).

در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نگرانی اصلی امنیتی چین در این حوزه‌ها بر تایوان متمرکز بود و ترسی که پکن از تهاجم احتمالی کومین‌تانگ داشت و قابلیت‌های ناوگان‌های دریایی پکن نیز بسیار محدود بود به‌طوری‌که در دهه ۱۹۵۰، پکن فاقد توانایی نظامی برای انهدام زیرساخت‌های تایوان بود. از ۱۹۷۸، شیائوپینگ مفهوم نبرد خلق‌ها در شرایط مدرن را جایگزین مفهوم نبرد خلق‌ها کرد که به‌عنوان راهنمای جنگ از سوی مائو مطرح شده بود. تجهیزات نظامی نیروی دریایی چین تا آن هنگام شامل کشتی‌های جنگی، مین‌یاب‌ها، اژدرهای دریایی، بمب‌افکن‌های دریایی کوتاه برد، معدودی زیردریایی‌های تیپ ۰۳۳ اس اس، قایق‌های مجهز به موشک‌اندازها و اسلحه‌های سبک می‌شد که ساخت شوروی بودند و چین از شوروی خریداری کرده بود. از دهه ۱۹۷۰، این قابلیت‌ها به‌طور

قابل ملاحظه‌ای رشد یافته است. در طول دهه ۱۹۷۰، نیروی دریایی چین به ساخت سلاح‌هایی که مهم‌ترین آن‌ها موشک‌های هدایت‌شونده، موشک‌های هدایت‌شونده جنگنده‌های تیپ ۰۵۳ جیانگ هو، زیردریایی‌های نسل اول هسته‌ای هان تیپ ۰۹۱، بودند مجهز شد (Saunders, 2014: 19).

به‌ویژه زیردریایی‌های هسته‌ای هان، نیروی دریایی چین را قادر کرد که در عمق بیشتری از قلمروهای دریایی مجاور نفوذ کند. ناوگان‌های دریایی چین نیز به موشک‌های کروز ضد کشتی مجهز شدند اما این موشک‌ها بردی بین ۸ الی ۱۲ کیلومتر داشتند که محدودیت‌هایی برای قدرت تهاجمی آن‌ها ایجاد می‌کرد. قطع همکاری‌های شوروی با چین و عدم دسترسی به فن‌آوری‌های پیچیده مدرن پیش برد ارتقا و گسترش قابلیت‌های نظامی دریایی کشور را در طول دهه ۱۹۷۰ با تنگناهایی شدید مواجه کرده بود. مائو در این باره اظهار داشت که ما زیردریایی‌های اتمی خود را می‌سازیم حتی اگر این کار ده هزار سال زمان ببرد. این عبارت اشاره‌ای ضمنی به عمق تنگناهای تکنولوژیکی نیروی دریایی چین تا اوایل دهه ۱۹۸۰ است.

۲-۳. گسترش استراتژی و قابلیت دفاع از دریاهای نزدیک

در جولای ۱۹۷۹، دنگ شیائوپینگ در نشست کمیته عالی حزب، مفهوم جدید استراتژی دفاع فعال از دریاهای نزدیک را مطرح کرد. این مفهوم سپس راهنمای مفصل‌بندی گسترش قابلیت‌های نیروی دریایی قرار گرفت که بر اساس آن می‌بایست قادر به دفاع مؤثر از قلمروهای دریایی در ورای عمق ۳۰۰ کیلومتری در آب‌های مجاور باشد. این استراتژی در مقایسه با استراتژی دفاع از سواحل نزدیک، نواحی وسیع‌تری از آب‌ها را مورد تأکید قرار می‌داد و بر گسترش بیشتر قابلیت‌ها و تجهیزات نظامی دریایی تأکید می‌کرد. بر طبق این استراتژی زنجیره‌ای از جزایر دریایی چین از جزایر کوریل ریوکیا، تایوان تا جزایر مجاور برونئی و فیلیپین و هم‌چنین دریای زرد، دریای شرقی چین و دریای جنوبی چین حوزه دفاع از دریاهای نزدیک اعلان شد. این استراتژی بازگشت تایوان به سرزمین اصلی، احیای قلمروهای دریایی از دست‌رفته و اعاده حاکمیت بر قلمروهای دریایی مورد اختلاف، حفاظت از منابع دریایی، بازدارندگی و دفاع در برابر تجاوزات احتمالی خارجی از دریاو بسط استراتژی بازدارندگی هسته‌ای را هدف قرار داده بود.

برای نیل به این اهداف نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق، با تمرکز بر زیردریایی‌ها، نیروی تهاجمی هوایی و موشکی برای اعمال تفوق بر دریاهای نزدیک به گسترش قابلیت‌های نظامی خود اقدام کرد. نسل دوم قایق‌های تندرو تیپ ۰۵۲ و تیپ ۰۵۱ ب و نسل دوم جیانگ وی تیپ ۰۵۵ و تیپ ۰۵۷، از اوایل دهه ۱۹۹۰ که انواعی پیشرفته‌تر از سلاح‌های رزمی دریایی محسوب می‌شدند، از اوایل دهه ۱۹۹۰ وارد نیروی نظامی چین دریاها شدند. در ۱۹۹۴، دومین نیروی توپخانه به ساختار ارتش افزوده شد که واحدهایی متعارف با اهداف زمینی و دریایی دارد. این نیروی توپخانه خود چندین شاخه دارد و بخش‌های هسته‌ای، موشکی، هوایی و دریایی را شامل می‌شود. ذیل این توپخانه در طول دهه ۱۹۹۰، ارتش مجهز به توانایی‌های هسته‌ای از نوع سی اس اس-۵ اسکه ارتقاء قابلیت‌های سی اس اس-۲ اس دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود، شد که چین را قادر نمود که اهداف احتمالی دشمن را در گستره دریاهای نزدیک تا مجاورت کره جنوبی، ژاپن و فیلیپین پوشش دهد (Brockman, 2014: 21-25).

انواعی از موشک‌های حامل کلاهک‌های هسته‌ای با سوخت مایع طراحی شد که به ارتش این توانایی را می‌داد که تا عمق ۲۵۰۰ الی ۲۸۰۰ کیلومتری اهداف احتمالی دشمن را دریاها هدف حملات هسته‌ای قرار دهد. موشک‌های بالستیک کوتاه برد و انواعی از موشک‌های بالستیک میان برد که قادر به حمل کلاهک‌های هسته‌ای هستند در پایگاه‌های مختلفی از خاک اصلی چین مستقر شد که توانایی حفاظت از دریاهای نزدیک را عمق پانصد الی شش صد کیلومتری به نیروی نظامی کشور بخشیده است. این قابلیت‌ها هم‌چنین بر حمله احتمالی به قدرت‌های منطقه‌ای و یا همسایگانی که در یک جنگ احتمالی به پایگاهی برای تعرض به چین تبدیل شوند متمرکز شده است.

پس از بحران دگرباره تایوان در ۱۹۹۹، نیروی دریایی به کنکاش در استراتژی حمله به متحدین مشغول شده است که هدف آن بازدارندگی و تشدید افتراق متحدین در مجاورت دریاهای نزدیک در یک جنگ احتمالی است؛ که اشاره‌های ضمنی به متحدین آمریکا از جمله کره جنوبی است که نیروی دریایی می‌تواند نقشی مؤثر در بازدارندگی علیه متحدین ایالات متحده علیه چین ایفا کند. سیستم‌های موشکی دی اف-۳ ای آر بی ام، دی اف-۳ ای آی آر بی ام، دی اف-۲۱ ام آر بی ام، دی اف-۲۱ ای ام آر بی ام که در پایگاه‌های در خاک اصلی چین مستقر هستند همگی قادر به حمل کلاهک‌های هسته‌ای برای دفاع

از دریا‌های نزدیک چین می‌باشند، این قابلیت‌ها از میانه دهه ۱۹۹۰ توسعه یافته‌اند و به ترتیب هم‌اکنون هر یک از انواع این موشک‌ها دارای بردی ۲۵۰۰ کیلومتری، ۲۸۰۰ کیلومتری، ۱۷۰۰ کیلومتری و ۲۸۰۰ کیلومتری دریا‌های نزدیک هستند. نوع دیگری از موشک‌های دی اف ۱۵ اس آر بی ام که گونه‌ای متعارف و غیرهسته‌ای است نیز با برد ۶۰۰ کیلومتر در پایگاه‌های ارتش از جمله در جیانگ‌سی و یونان مستقر شده‌اند. دیگر موشک‌های میان بردی که برای دفاع از آب‌های نزدیک طراحی شده و در اختیار ارتش قرار گرفته‌اند شامل دی اف-۱۵ اس آر ام بی، دی اف ۱۵ ام ای آر وی، دی اف ۱۱- اس آر بی ام، دی اف-۱۱ ای اس آر بی ام، دی اف-۱۱ بی اس آر بی ام، اس آر/ام آر بی ام های جدید، سی جی -۱۰ جی ال سی ام، دی اف-۲۱ سی ام آر بی ام است که در پایگاه‌های در خشکی مستقر شده‌اند این موشک‌ها غیرهسته‌ای هستند و هر کدام به ترتیب بردی ۹۵۰، ۹۵۰، ۳۵۰، ۵۳۰، ۶۰۰، ۱۲۰۰، ۱۵۰۰ و ۱۷۰۰ کیلومتری دارند. نوعی از موشک‌های دی اف-۲۱ دی ام آر بی ام متعارف نیز بر انواعی از رزم‌ناوهای چین مستقر شده است که موشک‌هایی ضد کشتی هستند که بردی بین ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ کیلومتر دارند (Heath, 2016: 17-19).

در زمینه موشک‌های تاکتیکی سلاح‌های موشکی از ۱۹۹۳ الی ۲۰۰۵ در چندین مرحله ذیل استراتژی دفاع فعال از دریا‌های نزدیک با بردهای مختلف گسترش داده شده‌اند. در مرحله اول در سال ۱۹۹۳، موشک‌های سی اس اس ۶ و ۷ با برد ۱۰۵۰ و ۱۱۵۰ کیلومتری طراحی شده و به واحدهای رزمی تحویل داده شدند. سپس این نوع از موشک‌ها تا سال ۱۹۹۹ به انواعی پیشرفته‌تر ارتقا داده شدند و در مرحله بعدی نیز تا سال ۲۰۰۵ دقت، برد و توان تخریب و انهدام آن‌ها افزایش داده شد. این موشک‌ها برای انهدام کشتی‌ها و رزم‌ناوهای دشمن در نبردهای احتمالی طراحی شده‌اند که قابلیت ارتش را در دفاع مؤثر از دریاها نیز افزایش داده است (Murray, Berglund & Hsu, 2013: 16-18).

۳-۳. گسترش استراتژی و قابلیت دفاع از دریا‌های دور

در حالی که استراتژی دفاع از دریا‌های نزدیک هنوز راهنمای گسترش قابلیت‌های نظامی نیروی دریایی چین بود، از اواخر دهه ۱۹۹۰، مفهوم عملیات دریا‌های دور مطرح شد. رشد اقتصادی و تقویت توجه به علم و فن‌آوری به گسترش قدرت دریایی چین

ترجمه می‌شود، این امر تنگناهای ارتش را برای نفوذ بیشتر دریاها کاهش داده است. در پی آن قلمرو دریایی که ارتش باید منافع کشور را در آن حفاظت نماید از اولین زنجیره جزایر چین به دومین زنجیره جزایر بسط یافته است؛ که از شمال ژاپن تا جزایر ماری شمالی، گوام و از آنجا به سمت جنوب گسترش یافته است. برای دفاع از چنین قلمرو وسیع دریایی، نیروی دریایی باید به یک نیروی درخور منطقه‌ای تبدیل شود. در این راستا تجهیزات مدرن انواعی پیشرفته‌تر از موشک‌های بالستیک ضد کشتی، موشک‌های کروز ضد کشتی، مین‌های دریایی و زیردریایی‌ها، ناوهای هواپیمابر و انواعی از سلاح‌های هسته‌ای به قابلیت‌های نیروی دریایی ارتش افزوده شده است. تا سال ۲۰۱۰، نیروی دریایی به نوعی از موشک‌های بالستیک ضد کشتی مجهز شده است که توانایی حمله و نابودی ناوهای هواپیمابر را در حوزه غربی اقیانوس آرام به ارتش بخشیده است. این نوع از موشک‌ها ۱۵۰۰ کیلومتر برد دارند. سپس تا سال ۲۰۱۳، برد این نوع از موشک‌ها تا دو برابر افزایش داده شده است. هم‌چنین زیردریایی‌های ارتش به نوع پیشرفته‌ای از موشک‌های کروز ضد کشتی تجهیز شده‌اند. در زمینه زیردریایی‌ها، ارتش به‌ویژه در طول دهه گذشته تمرکز بیشتری بر ارتقا کیفی زیردریایی‌ها داشته است (Cole, 2014: 43-47).

ارتش در میانه دهه ۱۹۹۰، به انواع جدیدتری از زیردریایی‌های غیرهسته‌ای روسی دست یافت. از آن هنگام ارتش به چهار نوع از زیردریایی‌های جدید مجهز شده است که عبارت‌اند از زیردریایی جیانگ تیپ ۰۹۴ که با سوخت هسته‌ای کار می‌کند و به موشک‌های بالستیک تسلیح شده است. زیردریایی شانگ تیپ ۰۹۳ که نوعی زیردریایی هسته‌ای است و زیردریایی‌های یوان و سونگ، این زیردریایی‌ها جایگزین انواع قدیمی‌تر شده‌اند، به علاوه ارتش برنامه‌هایی برای ساخت زیردریایی هسته‌ای تیپ ۰۹۵ دارد که قادر به شلیک موشک‌های هدایت‌شونده خواهد بود. تعداد کمی از این زیردریایی‌ها نیز افزایش یافته است. تعداد مجموع زیردریایی‌های تهاجمی چین از سه دستگاه در سال ۱۹۹۵ به ۳۱ دستگاه در سال ۲۰۰۵ و ۵۶ دستگاه در سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است. تعداد رزمناوهای چین نیز در طول دو دهه گذشته افزایش یافته است.

در سال‌های ۱۹۷۱ الی ۱۹۹۱، چین رزمناو لودا تیپ ۰۵۲ سی را داشت که نوعی پیشرفته محسوب نمی‌شد. تا سال ۲۰۱۳، شش نوع ارتقا یافته از رزمناوهای جدید به تجهیزات نیروی دریایی اضافه شده است و تعداد آن‌ها تا سال ۲۰۱۵ به ۲۰ دستگاه

رسیده است که مجهز به قابلیت‌های کیفی برجسته‌تری هستند. تعداد کشتی‌های جنگی نوع جیانگکسی ارتش نیز ۱ دستگاه در سال ۱۹۹۱ به ۳۵ دستگاه در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است، بعلاوه این افزایش با ارتقا نوع قدیمی‌تر آن‌ها همراه بوده است (Cliff, 2015: 122-128).

در سال ۲۰۰۸، اعلان شد که چین برنامه‌ای برای تولید ناوگان‌هایی کوچک برای استفاده نیروی دریایی کشور دارد که ناوگان‌هایی برای مقاصد دفاع منطقه‌ای است و نه لشکرکشی، سپس از سال ۲۰۱۳ مقام‌های رسمی ارتش آزادی‌بخش خلق چین طرح کلی برنامه‌ای را برای فعالیت چنین ناوگان‌هایی را در زنجیره نخستین جزیره‌ها شرح دادند. در واقع ارتش توسعه نیروی دریایی را از یک نیروی دریایی سبز به یک نیروی دریایی آبی تدافعی-تهاجمی منطقه‌ای در دستور کار قرار داده است.

نیروی دریایی چین در ۲۰۱۵، به‌طور رسمی از تحویل گرفتن کشتی‌های جدید با قابلیت‌های بالای عملیاتی خبر داده است که شامل سه ناوشکن دارای موشک‌های هدایت‌شونده است که کمک شایانی به ارتقای قدرت تهاجمی این نیرو دریاها خواهد کرد. از جمله این ناوشکن‌ها مدل دی ۰۵۲، موسوم به کشتی «خه فی» است که در اختیار نیروی دریایی این کشور در بخش دریای جنوبی قرار گرفته است. ناوشکن «خه فی» پیشرفته‌ترین ناوی است که به موشک‌های مدرن مجهز می‌باشد و تاکنون در اختیار نیروی دریایی قرار گرفته است. با داشتن چنین کشتی‌های جنگی پیشرفته‌ای چین می‌تواند برای نبردهای دریایی و حراست از منافع ملی خود دریای پر مناقشه جنوبی آماده باشد (Ji, 2016: 12).

نیروی دریایی چین، پیش از این در سال جاری میلادی به دو ناو دیگر از همین مدل به نام‌های «کونمینگ» و «چانگشا» دست یافت و آن‌ها را در فعالیت‌های دریایی در منطقه دریای جنوبی به کار گرفته است. در مقایسه با ناوهای جنگی قبلی چین مانند ناوشکن «ووهان»، کشتی‌های جنگی جدید قدرت هدف‌گیری دقیق‌تری دارند و می‌توانند در دفاع هوایی نیز مورد استفاده قرار گیرند. ناوشکن‌های هفت هزار تنی جدید چین به موشک‌های پیشرفته ضدکشتی، تفنگ‌های کالیبر ۳۰۱- میلی‌متری و موشک‌های کروز سطح به سطح مجهز می‌باشند. در خصوص قابلیت‌های نوین این کشتی‌های جنگی چائو ویدونگ، پژوهشگر مرکز تحقیقات ارتش چین اعلام کرده است که این کشتی‌های جنگی بهترین

رادارها را دارند که می‌توانند کشتی‌ها و اهداف خود را از مسیرهای بسیار دور ردیابی کرده و در صورت لزوم وارد عمل شوند. موشک‌ها و تسلیحات این ناوها برای هدف قرار دادن اهدافی در خشکی، جنگنده‌ها، کشتی‌ها و حتی زیردریایی‌ها کاربرد دارد. نیروی دریایی چین همچنین در حال ساخت ناوشکن‌های ۱۰ هزار تنی ۰۵۵ است که می‌تواند بیش از ۱۰۰ فروند موشک را با خود حمل کند (Scobell, McMahon & Cooper, 2015: 72).

بزرگ‌ترین ناو هواپیمابر چین نیز به بهره‌برداری رسیده است. دولت چین در سال ۱۹۹۸ این ناو را از اوکراین خریداری کرد، البته بدون موتور، سامانه نظامی و دیگر تجهیزات لازم و آن را برای نصب تجهیزات پایه‌ای به ساحل دالیان چین فرستاد در روزهای پایانی ماه دسامبر سال ۲۰۱۰ یکی از مقامات بلندپایه چین به خبرگزاری رویترز اعلام کرد که این ناو در سال ۲۰۱۱ آماده حرکت خواهد بود. اکنون نام اولین ناو هواپیمابر چین نیز مشخص شده است. «شی لانگ» نام یکی از ژنرال‌های چین بود که در سال ۱۶۸۱ موفق شد تایوان را تصرف کند و مقامات چین همین نام را بر اولین ناو هواپیمابر کشورشان نهاده‌اند. مقامات چین اعلام کردند که از ناو هواپیمابر چین تنها در امور تحقیقاتی و مراقبتی استفاده خواهد شد و یکی از سخنگویان وزارت دفاع چین در سال ۲۰۱۱، اعلام کرد که کشورش در نظر ندارد این ناو را در نیروی دریایی این کشور وارد کند؛ اما این ناو در نوع خود قابلیت‌های قابل ملاحظه نظامی دارد (Thompson, 2015: 358).

این ناو هواپیمابر ۳۰۰ متر طول و ظرفیت استقرار ۵۰ فروند جنگنده را دارد. علاوه بر آن در زمستان ۲۰۱۶، تصاویر به دست آمده از بندر دالیان چین نشان می‌دهد که این کشور ساخت اولین ناو هواپیمابر بومی خود را آغاز کرده است. اولین ناو هواپیمابر چین در واقع یک نمونه ساخت شوروی سابق بود که در چین تکمیل شده و ارتقا یافته است. وزارت دفاع چین اعلام کرده است که این کشور دومین ناو هواپیمابر خود را با تکیه بر تکنولوژی داخلی ساخت، اقدامی که گامی مهم در توسعه نیروی دریایی این کشور در بحبوحه مناقشات دریایی شمرده می‌شود؛ که قادر به حمل بمبافکن‌های J-15 و دیگر هواپیماها است (Ji, 2016).

چین در صدد است هر چه سریع‌تر ناوشکن و زیردریایی را به ناوگان خود بیفزاید. مدرن‌سازی سریع ناوگان دریایی چین در بحبوحه مناقشات این کشور با ژاپن و کشورهای جنوب شرق آسیا بر سر دریای چین جنوبی صورت می‌گیرد. وزن خالص این ناو ۵۰ هزار

تن است و جنگنده‌های جی-۱۵ و دیگر جنگنده‌های این کشور را حمل خواهد کرد. پنتاگون، نیز گزارش کرده است که «چین به برنامه ساخت بومی ناو هواپیمابر خود ادامه می‌دهد و در ۱۵ سال آینده می‌تواند چندین ناو هواپیمابر تولید کند. این قابلیت‌ها ذیل استراتژی بسط یافته عملیات دریاهای دور گسترش یافته‌اند. در سال ۲۰۰۱، جیانگ زمین از نسل سوم رهبران اعلان داشت که نیروی دریای ارتش باید برنامه‌ای بلندمدت برای افزایش قابلیت‌های دفاع و عملیات در آب‌های دور در دستور کار قرار دهد.

هوجین تائو در سال ۲۰۰۲، بر ضرورت انتقال تدریجی نیروی دریایی به دفاع دریاهای دور دست تأکید کرد. در نهایت ارتش مفهوم عملیات دریاهای دور را به‌عنوان اصل راهنمای توسعه قابلیت‌های نظامی خود مفصل‌بندی کرد و حوزه دریاهای دور دست نیز همه آب‌هایی محسوب شد که فراسوی دریاهای نزدیک قرار دارند و دقیقاً به آب‌هایی اطلاق می‌شود که در آن سوی دومین زنجیره جزایری واقع‌اند که در قلمرو دریایی چین قرار دارند. این آب‌ها شامل پهنه‌ای وسیع از شمال شرقی اقیانوس آرام تا غرب اقیانوس هند را در برمی‌گیرد و برای عملیات در چنین پهنه وسیعی از دریاها نیروی دریایی چین روند نوسازی و گسترش قابلیت‌های مدرن دریایی را تسریع کرده است. بدین ترتیب نیروی دریایی چین به‌ویژه در طول دو دهه گذشته از نیرویی باقابلیت‌های دفاع از کرانه‌های ساحلی کشور به نیرویی باقابلیت‌های چشمگیر نظامی دریاهای نزدیک و قابلیت‌های قابل‌ملاحظه عملیات دریاهای دور گسترش یافته است (Scobell, McMahon & Cooper, 2015: 66-68).

از دیگر اقدامات چین در این راستا، نوسازی تسلیحات نظامی بوده است. نوسازی تسلیحات ارتش چین، از یک سو با سلاح‌های ساخت داخل و از دیگر سو با خریداری برخی تسلیحات پیشرفته از سایر کشورها صورت گرفته است. افزایش قدرت نیروی دریایی را می‌توان یکی از مهم‌ترین اقدامات چین در راستای موازنه سازی دانست. نیروی دریایی به طور سنتی نقطه ضعف ارتش چین بوده است و به همین دلیل در اسناد دفاع ملی چین در سال‌های اخیر تأکید ویژه‌ای بر گسترش توان این نیرو صورت گرفته است. از منظر این سند، گسترش توان نیروی دریایی باید به گونه‌ای صورت گیرد که نه تنها در مناطق ساحلی، بلکه در آب‌های آزاد و اقیانوس‌ها نیز بتواند به حراست از منافع این کشور بپردازد. یکی دیگر از مهم‌ترین جنبه‌های انقلاب در امور نظامی و ساختار و عملکرد ارتش

چین، در برنامه فضایی این کشور نمود یافته است. این برنامه به طور کامل تحت کنترل ارتش چین قرار دارد. چینی‌ها معتقدند در شرایط جدید، فضا عرصه‌ای استراتژیک است و اگر چین نتواند در این حوزه قابلیت‌های قابل قیاس با سایر قدرت‌های بزرگ کسب کند، بازدارندگی آن با مشکل مواجه می‌گردد. به همین دلیل، این کشور در این زمینه سرمایه‌گذاری وسیعی صورت داده که نتایج آن به تدریج و در آینده نزدیک ظهور پیدا خواهد کرد. آزمون موفقیت آمیز موشک ضدماهواره در سال ۲۰۰۷ و اعزام موفقیت آمیز فضاپیما به کره ماه از مهم‌ترین نمادهای موفقیت این برنامه بوده است. با این همه روند نوسازی نیروی نظامی چین، آن گونه که در سند دفاع ملی این کشور در سال ۲۰۰۶ مورد توجه قرار گرفته است، در واقع در آغاز راه است و تا سال‌ها تداوم خواهد داشت. در این سند، نوسازی توان نظامی چین به سه مرحله زمانی تقسیم شده است:

۱. مرحله اول تا ۲۰۱۰: ایجاد اساسی مستحکم برای نوسازی قوای نظامی ارتش؛

۲. مرحله دوم ۲۰۲۰ - ۲۰۱۰: پیشرفت سریع؛

۳. مرحله سوم ۲۰۵۰ تا ۲۰۲۰: نیل به اهداف استراتژیک ایجاد نیروی نظامی مبتنی بر فن آوری اطلاعات، به گونه‌ای که از توانایی پیروزی در نبردهای مجهز به فن‌آوری‌های روز محتمل در نیمه قرن جدید برخوردار باشد (State Council, 2006).

تلاش‌های مدرنیزاسیون نیروی دریایی چین که از دهه ۹۰ میلادی آغاز گردید، شامل طیف وسیعی از برنامه‌های خرید تسلیحات نظیر موشک‌های بالستیک ضدکشتی، زیردریایی و کشتی‌های سطحی می‌شود. همچنین این تلاش‌ها شامل اصلاح و بهبود در لجستیک، تعمیر و نگهداری، دکتترین نیروی دریایی، کیفیت پرسنل، آموزش و تمرین می‌شود. ناظران معتقدند که تمرکز کوتاه‌مدت تلاش‌های مدرنیزاسیون نظامی چین متوجه توسعه گزینه‌های نظامی برای واکنش به مساله تایوان است (Zhao, Hynes, & He, 2014: 147). هم‌راستا با این هدف، چین ارتشی می‌خواهد که قادر به اجرای عملیات به عنوان نیروی ضددسترسی باشد-نیرویی که می‌تواند از دخالت آمریکا در جنگی که شامل تایوان است جلوگیری کرده یا رسیدن نیروهای آمریکایی را به تأخیر انداخته یا تأثیر دخالت نیروی دریایی و هوایی آمریکا را کاهش می‌دهد. اگر چه مساله تایوان محرکی اساسی در این زمینه است، اما فراتر از آن مدرنیزاسیون نظامی چین شامل نیروی دریایی این کشور، به صورت روزافزونی در جهت دنبال نمودن اهداف دیگری نیز است؛ اهدافی

نظیر اثبات یا دفاع از ادعاهای ارضی چین در دریای جنوبی چین یا دریای چین شرقی، اعمال دیدگاه چین-دیدگاه اقلیت یامارو به رشد در میان ملل جهان-که این حق را دارد تا فعالیت‌های نظامی خارجی را در ۲۰۰ مایلی خط ساحلی خود کنترل نماید، حفاظت از خط دریایی ارتباطی چین، حفاظت و تخلیه شهروندان چینی از دیگر کشورها، جایگزینی نفوذ آمریکا در پاسیفیک و تحکیم وضعیت چین به عنوان یک قدرت عمده جهانی، از اهداف اساسی است که پکن را به سوی توسعه قدرت دریایی در قاره یک قدرت بزرگ رهنمون شده است و همان‌گونه که منافع کشور در پی رشد و بالندگی چشم‌گیر پویای اقتصادی افزایش می‌یابد، انگیزه و نیز منابع پکن برای ارتقا بیشتر قابلیت‌های نظامی دریایی متحول می‌شود.

۴-۳. تبیین پیوند ثروت و توسعه طلبی دریایی چین

به طور کلی در عصر مدرن قدرت‌های بزرگ، قدرت‌هایی دریایی نیز بوده‌اند. نیروی مدرن دریایی از ره آوردهای انقلاب صنعتی در قاره اروپا است. بنابراین امپراتوری چین به مثابه یک قدرت قاره‌ای در میانه قرن نوزدهم که با تهاجم انگلیس و سپس دیگر دولت‌های استعمارگر غربی و ژاپن مواجه شد فاقد قابلیت‌های روبرویی نظامی با آنها بود. قدرت دریایی در طول قرن نوزدهم دولت‌های استعمارگر غربی بویژه انگلستان را قادر ساخت که بر مسیرهای تجاری دریاها مسلط شوند. تا میانه قرن هجدهم انگلستان به قدرت دریایی مسلط در اقیانوس هند مبدل شد و سپس شروع به توسعه طلبی در شبه قاره هند کرد و تا میانه قرن نوزدهم این قدرت دریایی به پهنه وسیعی از قلمروهای خشکی اوراسیا نفوذ کرد (Buzan and Lawson, 2015: 213). در طول جنگ اول تریاک نیروی نظامی دریایی کمپانی هند شرقی توانست نیروی دفاعی ساحلی چین را شکست داده و به قلمرو خشکی چین نفوذ کند، نفوذی که سرآغاز سده‌ای از کشمکش قدرت‌های استعمارگر غربی در سرزمین اصلی چین است که به عنوان سده تحقیر از آن یاد می‌شود. پس از افول امپراتوری بریتانیا، ایالات متحده به عنوان قدرت مندترین دولت از میانه قرن بیستم نیروی مسلط دریایی در حوزه اقیانوس آرام بوده است. تجارب قرن نوزدهم و کشمکش بر سر مسائل منطقه‌ای با ایالات متحده از میانه قرن بیستم، سبب شده است که چین حساسیت بیشتری نسبت به آسیب پذیری‌های دریایی خود داشته باشد.

به طور اساسی، افزایش ثروت فزاینده اقتصادی همچنان که منافع چین را در ورای مرزهای ملی گسترش داده است، منابع این قدرت نوظهور را برای نوسازی نیروی دریایی و قدرت یابی در دریاهای پیرامونی نیز افزایش داده است. در نتیجه توأم با بالندگی چشمگیر اقتصادی و افزایش ثروت ملی، قدرت دریایی چین نیز انبساط یافته است (Kaplan, 2014: 57).

در پی رشد اقتصادی، چین به بزرگترین صادرکننده و واردکننده در جهان تبدیل شده است و در سال ۲۰۱۵، ۱۰ درصد از تجارت جهانی کالا به چین تعلق داشته است. چین به بزرگ‌ترین مبدأ کشتیرانی تبدیل شده و بندر شانگهای نیز جایگاه بزرگترین بندر تجاری جهان را کسب نموده است. رشد منافع تجاری و افزایش منابع مالی به پکن را قادر ساخته است که بزرگترین ناوگان دریایی نظامی را در آسیا ایجاد کند. نیروی نظامی دریایی ارتش آزادی بخش خلق هم اکنون ۷۷ کشتی جنگی، بیش از ۶۰ زیردریایی، ۸۵ جنگنده دریایی مجهز به تجهیزات موشکی، یک ناو هواپیمابر، ۵۵ دستگاه کشتی دو منظوره خشکی و دریایی است. علاوه بر آن، قابلیت‌های موشکی چین که از پایگاه‌های در خشکی نفوذ دریایی چین را تا فراسوی زنجیره دوم جزایر اقیانوس آرام پوشش می‌دهند و پوشش نیروی هوایی و بازدارندگی هسته‌ای را نیز باید مورد محاسبه قرار داد (Cronin, 2016: 89).

نیروی دریایی چین در طول دو دهه گذشته به نیروی دریاهای-آبی توسعه یافته است. چنین گسترشی در نتیجه افزایش منابع مالی و بسط منافع چین که ناشی از ظهور اقتصادی آن است پدیدار شده است. در سال ۲۰۱۱، اولین ناو هواپیمابر ارتش چین وارد دریاها شد. پکن در واقع در سال ۱۹۹۸ خریداری کرده بود و ساخت شوروی سابق بود. افزایش ثروت مادی به پکن قابلیت خرید انواعی از سلاح‌های نظامی و ارتقا سلاح‌های قدیمی‌تر دریایی را داده است. خریداری و تکمیل اولین ناو هواپیمابر چین نمونه‌ای از انواعی از سلاح‌هایی است که به طور فزاینده‌ای به قدرت یابی بیشتر دریایی چین می‌افزایند. رهبران پکن از ۱۹۷۸، توسعه اقتصادی را به مثابه ضرورتی امنیتی فهمیده‌اند که همچنان که سبب ارتقاء استانداردهای زندگی روزمره شهروندان می‌شود، موجب افزایش منابع برای مدرنیزاسیون نظامی کشور نیز هست و چین بر اساس الگوهای ظهور هژمون‌های جدید در عصر مدرن، از ثروت اقتصادی به توسعه طلبی دریایی رهنمون

شده است. این توسعه‌طلبی پیامد گسترش منافع اقتصادی از جمله تجارت سالیانه بالغ بر ۵ تریلیون دلار کالا در دریای جنوبی و روند فزاینده منابع مالی ارتش آزادی بخش خلق است که به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی با توجه به این که هر ۸ سال یک بار حجم تولید ناخالص داخلی چین دوبرابر می‌شود، افزایش می‌یابد (Hayton, 2014: 34).

نتیجه

در طول سه دهه گذشته، استراتژی و قابلیت‌های دریایی چین از دفاع از سواحل نزدیک به دفاع فعال از دریاها نزدیک و سپس به عملیات در دریاها دور دگرگون شده است. این تحول متأثر از افزایش ثروت اقتصادی چین محقق شده است که منافع ملی کشور را در حوزه وسیع‌تری بسط داده است. در حوزه نظامی، این تحول نیروی دریایی چین را از نیرویی ساحلی به نیروی با قابلیت عملیات در دریاها دور تبدیل شده است. به عبارتی، حوزه تحرکات نظامی مؤثر نیروی دریایی چین تا فراسوی خطی فرضی که از دومین زنجیره جزایر دریایی که از جزایر دریایی شمال شرقی پاسیفیک آغاز شده و با عبور از گوام و پائولو تا مجاورت کرانه‌های اندونزی امتداد می‌یابد، بسط یافته است. پکن طرح‌هایی در دستور کار دارد که نیروی دریایی‌اش را به قابلیت‌هایی مجهز نماید که تا سال ۲۰۲۰ در این گستره وسیع دریایی قابلیت‌های طرح قدرتش را در میان قدرت‌های منطقه‌ای بی رقیب نماید. در واقع در مقیاس بین‌المللی نیروی دریایی چین هم اکنون پس از ایالات متحده و روسیه بزرگترین نیروی دریایی جهان محسوب می‌شود. کسب چنین جایگاهی نتیجه بیش از سه دهه نوسازی و مدرنیزاسیون نیروی دریایی چین است که خود تحت تأثیر پویایی و بالندگی اقتصادی و انبساط منافع ملی چین قرار گرفته است. مدرنیزاسیون نیروی دریایی چین که از دهه ۹۰ میلادی آغاز گردید، شامل طیف وسیعی از برنامه‌های خرید تسلیحات نظیر موشک‌های بالستیک ضدکشتی، زیردریایی و کشتی‌های سطحی می‌شود. همچنین این تلاش‌ها شامل اصلاح و بهبود در لجستیک، تعمیر و نگهداری، دکتترین نیروی دریایی، کیفیت پرسنل، آموزش و تمرین می‌شود. *

کتابنامه

منابع فارسی

- امیدوارنیا، محمدجواد. (۱۳۸۲). *امنیت در قرن بیست و یکم، دیدگاه چین*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ذکریا، فرید. (۱۳۹۳). *جهان پسآمریکایی*. ترجمه احمد عزیزی. تهران: نشر هرمس. چاپ دوم.
- شاهنده، بهزاد. (۱۳۷۴). *سیاست و حکومت در آسیای جنوب شرقی*. انتشارات سمت.
- (۱۳۶۵). *انقلاب چین*. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی
- شریعی‌نیا، محسن. (۱۳۸۹). «رفتار استراتژیک چین در دوران پساجنگ سرد: بدعتی در سنت»، *فصلنامه راهبرد*، ۵۶ (۳). صص ۲۲۲-۱۸۷.

منابع انگلیسی

- Arthur S. Ding, Phillip C. Saunders and Scott W. Harold. (2016). *The People's Liberation Army and Contingency Planning in China*. Rutenberg.
- Andrade, T. (2016). *The Gunpowder Age: China, military innovation and the rise of the West in world history*. Princeton University Press.
- Brockman, D. T. (2014). *The Importance of Sea Power: China's Modernizing Navy and its Effects on Regional International Affairs*: Prinston.
- Buzan, B. and G. Lawson. (2015). *the global transformation: history, modernity and the making of international relations*. Cambridge University Press.
- Center, S. (2016). *China's Military Budget Increase Draws Responses from Asian Powers*. Policy: New York.
- Chase, M. S, K. W. Allen and B. Purser. (2016). *Overview of People's Liberation*

- Army Air Force*: Rotenberg.
- Cliff, R. (2015). *China's Military Power: Assessing Current and Future Capabilities*. Cambridge University Press.
- Cronin, P. M. (2016). *Power and Order in the South China Sea*. Power.
- Enderwick, P. (2012). *Understanding emerging markets: China and India*. Routledge.
- Fravel, M. T. (2016). *China's Changing Approach to Military Strategy: The Science of Military Strategy from 2001 and 2013. The Evolution of China's Military Strategy*. Washington DC: Brookings forthcoming.
- Friedberg, A. L. (2014). Beyond air-sea battle: The debate over US Military strategy in Asia. Routledge.
- Fuell, L. (2014). Broad trends in Chinese air force and missile modernization. **NATIONAL AIR AND SPACE INTELLIGENCE CENTER WRIGHT-PATTERSON AFB OH.**
- Hayton, B. (2014). *The South China Sea: the struggle for power in Asia*. Yale University Press.
- Husain, J. (2016). *China's rise and the global order. In Pakistan and a World in Disorder*. Palgrave Macmillan US.
- Gertz, B. (2013). *The China Threat: How the People's Republic Targets America*. Regnery Publishing.
- Kaplan, R. D. (2014). *Asia's Cauldron: The South China Sea and the End of a Stable Pacific*. Random House.
- Thompson, T. N. (2015). China (re) turns to the sea: the persistence of the past. *Australian Journal of International Affairs*, 69 (4), pp. 357-362.
- Zakaria, F and Snyder, J. (1992). *Realism and domestic politics: A review essay*.
- Zakaria, F. (1999). *From wealth to power: The unusual origins of America's world role*. Princeton University Press.

..... (2008). the future of American power: how America can survive the rise of the rest. *Foreign Affairs*, pp. 18-43.

..... (2008). the rise of the rest. *Newsweek*, May 12, pp. 24-31.

Zhao, R, S. Hynes and He, G. S. (2014). Defining and quantifying China's ocean economy. *Marine Policy*, 43, pp. 164-173.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی